«بسمه تعالی شأنه العزیز»

فایل صوتی 33

سخنرانی آیت الله ضیاء آبادی

سوره مبارکه انعام آیه 93

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَري‏ عَلَي اللَّهِ کَذِباً أَوْ قالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَ لَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْ‏ءٌ وَ مَنْ قالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَوْ تَري‏ إِذِ الظَّالِمُونَ في‏ غَمَراتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلائِکَةُ باسِطُوا أَيْديهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَکُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما کُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَي اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ کُنْتُمْ عَنْ آياتِهِ تَسْتَکْبِرُونَ.

و کیست ستمکارتر از آنکه بر خدا دروغی بندد و یا وحی به او نرسیده گوید: به من وحی می‌رسد و نیز گوید: من هم محققاً مانند آن (کتاب) که خدا فرستاده خواهم آورد. و اگر (فضاحت و سستی حال) ستمکاران را ببینی آنگاه که در سکرات موت گرفتار می‌شوند! و فرشتگان (برای قبض روح آن‌ها) دست (قهر و قدرت) برآورند و گویند: جان از تن به درکنید، امروز کیفر عذاب و خواری می‌کشید چون بر خدا سخن به ناحق می‌گفتید و از (حکم) آیات او گردن‌کشی و تکبّر می‌نمودید.

تهیه کننده: نورانی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد الله رب العالمین و صل الله علی سیدنا و نبینا و حبیب الهنا ابوالقاسم محمد (اللّهم صلی علی محمد و آل محمّد و عجل فرجهم) و صل الله علیه و آلِهِ طاهرین سِیِّما بقیة الله الاعظم و مولانا الحجت ابن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف و لعنت الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین.

السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ.[[1]](#footnote-1)

أعوذ بالله مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَري‏ عَلَي اللَّهِ کَذِباً أَوْ قالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَ لَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْ‏ءٌ وَ مَنْ قالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَوْ تَري‏ إِذِ الظَّالِمُونَ في‏ غَمَراتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلائِکَةُ باسِطُوا أَيْديهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَکُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما کُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَي اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ کُنْتُمْ عَنْ آياتِهِ تَسْتَکْبِرُونَ.[[2]](#footnote-2)

آیه نود و سوم از سوره مبارکه انعام، ترجمه آیه شریفه، کیست ستمکارتر و ظالمتر است از کسی که به خدا دروغ ببندد یا بگوید که به من وحی شده حال آنکه به او وحی نشده یا بگوید من هم مانند قرآنی که خدا نازل کرده می‌توانم نازل کنم اگر ببینید آن موقعی که ستمگران در شداید مرگ فرورفته‌اند فرشتگان دست‌های خود را گشوده‌اند، جان بدهید امروز به عذاب توأم با خواری مبتلا خواهی شد در مقابل آن دروغ‌ها که به خدا بستید و از آیات الهی تکبر ورزیدید.

از آیه شریفه استفاده می‌شود که از نظر قرآن کریم ظلم‌ها مختلف است ستم درجات مختلف دارد گاه ظلم به مال است گاه ظلم به جان، گاه ظلم به عرض و آبرو، گاهی ظلم به عقل و نهایتاً ظلم به دین، به عقیده، تمام این مراتب ظلم، عقلاً قبیح و در نظر عقلاً هم مورد مذمّت و شرعاً هم موجب عقاب. منتها فاحش‌ترین ظلم‌ها بدترین ظلم‌ها، ظلم به دین است، ما اگر کسی به مال ما لطمه‌ای بزند یا به جان ما ضرر بزند یا به عرض و آبروی ما لکه‌دار کند آبروی ما را، ما ظالم می‌دانیم او را، و سخت متنفر هستیم از او فریاد می‌کشیم مال مردم را برده، به جان مردم لطمه زده، به عرض و آبروی مردم تعدّی کرده. امّا اگر کسی به دین لطمه‌ای بزند عقیده را منحرف کند، ایمان را لکه‌دار کند، خیلی باکمان نمی‌شود اکثراً اینجوری هستیم حالا اقلیتی که ارزش قائل‌اند برای دین، مسأله‌ای است امّا اکثریت ما مردم اینچنین‌ایم در مقابل ظلم به مال، جان، آبرو فریادها می‌کشیم امّا اگر کسی به دین، عقیده و ایمانمان اکثراً خیانت کنند دادی نمی‌زنیم آن گونه دادی که در مقابل مال، جان و عرض می‌زنیم اگر کسی دنیای مردم را تأمین کند همین قدر زندگی خوش داشته باشند سرگرم‌اند و لو اینکه دینشان را از بین برده باشد باکشان نیست اکثراً او را خائن نمی‌دانند، او را ظالم نمی‌دانند چون ما به معنای مال و جان و عرض پی‌برده‌ایم این را می‌دانیم می‌شناسیم مال یعنی؟ پول یعنی چه؟ خون و جان، آبرو این‌ها را می‌دانیم چون می‌شناسیم خیانت به این‌ها را بزرگ می‌دانیم امّا دین برای اکثر ما روشن نیست معنای وحی و نبوت و امامت و عقاید این‌ها برای اکثر مردم روشن نیست نمی‌شناسند و موقعیت دین را در زندگی بشر نمی‌دانند چون نمی‌دانند ظلم به آن را هم ظلم حساب نمی‌کنند ما خودمان اگر چنانچه فرزندمان فرض بفرمایید حاضر نیستیم به جان او لطمه‌ای بزنیم معلومه، هیچ پدری، هیچ مادری راضی نیست به جان فرزند خود لطمه بزند یا مال او را تباه کند امّا خود ما چه ؟؟؟؟ کار می‌کنیم که فرزندمان از دین منحرف نشود مسلمان هم هستیم خودمان، مسلمانیم، اهل مسجدایم، اهل جلسه‌ایم و در همین حال، در زندگی کاری می‌کنیم که فرزند خود را از دین منحرف می‌کنیم عقیده‌اش را فاسد می‌کنیم، اخلاقش را فاسد می‌کنیم ما ظالم نمی‌دانیم خودمان را اگر به جان فرزند خود لطمه بزنیم می‌گوییم ظالم است بدترین ظلم‌هاست پدر به فرزند خود، به جان او لطمه بزند به مال او لطمه بزند اما همین پدر و مادر در زندگی خودشان کاری می‌کنند که بی‌نمازش کنند. از مسجد و جلسه گریزانش کنند فراوان هستند چه بسا کسی بله می‌گفت من برده‌ام زنم و بچه‌ام را در اروپا در فلان جا خوش زندگی می‌کنند بحمدالله خودمان هم نماز می‌خوانیم روزه هم می‌گیریم، دعا هم می‌خوانیم دعای کمیل هم داریم این را هم داریم زندگی خوشی، .. بزرگ‌ترین گناه شما همین است که فرزندان خود را برده‌اید منحرف کرده‌اید یک بچه‌ای را از سن پنج سالگی برده‌ای آنجا، الان شده بیست ساله، این دیگه منحرف شده، دیگه اعتقادی نیست حالا خوشیم که نمازم را می‌خوانم، دعای کمیل می‌خوانم اینجا، زندگی خوش و خرمی هم داریم مثلاً، بزرگ‌ترین گناه شما همین است ظلمی کرده‌اید به اولادت که کسی آن ظلم را درباره فرزند شما نکرده. خیانت کرده‌اید به اعتقادات او به اخلاقیات او، به صرف اینکه زندگی مرفه‌ای برایشان فراهم کرده‌ام خانه خوب دارند، مرکب خوب دارند، شغل خوب دارند، درآمد خوب دارند، از آن طرف آیا ایمان خوب هم دارند؟! اخلاق اسلامی خوب هم دارند؟! اعمال عبادی خوب هم دارند؟ این‌ها معلوم است که ما به ارزش دین پی نبرده‌ایم! همینگونه اکثریت مردم‌اند که چون دین را نمی‌دانند نمی‌شناسند و خیانت به دین را اصلاً خیانت نمی‌دانند، ظلم به عقاید را ظلم نمی‌دانند همین‌ها در مقابل افراد فداکاری که در راه دین فداکاری کرده‌اند با نظر تردید نگاه می‌کنند چرا؟، چه بسا بگویند: چرا امام حسین علیه السلام عالماً، عامداً با اینکه خودش می‌دانست خودش را به کام بلا، مرگ و هلاکت افکنده و خودش عالماً، عامداً زن و بچه خودش را خواهران خود را، زنان خودش را، دخترانش را به چنگال اسارت دشمن خونخوار افکنده. خودش عالماً و عامداً هم به هلاکت افکنده و هم به اسارت افکنده، چرا؟ چرا چون نمی‌دانند ارزش دین یعنی چه؟ آن‌ها خیال می‌کنند که زندگی سعادتمند همین است آدم زنده بماند، نفس بکشد، خوب بخورد، خوب بپوشد، بله همه چیز، جفت و خفت حیوانی داشته باشد این‌ها نمی‌دانند دین یعنی چی؟ وحی یعنی چه؟ نبوت یعنی چه؟ که آنچنان گرانمایه است که این بزرگان عالم مانند حسین علیه السلام خودش را با زن و بچه‌اش را فدا کند بگوید «ان الله یشاء یراعون سو» خب نمی‌دانند؟! همین‌ها هستند می‌رسند به دین هی قیافه انتقاد می‌گیرند قیافه گاهی اعتراض و ایراد و اشکال می‌گیرند به دستورات عبادی دین، نماز چرا به این کیفیت هست! مثلاً، مناسک حج چرا به این کیفیت؟ چه فایده‌ای دارد؟ تو عرفات و منا اینچنین کردن و دور سنگ‌ها چرخیدن مثلاً، می‌رسند به حقوق، مقررات حقوقی اسلام باز هم اعتراض، تفاوت بین مرد و زن، برای چه بوده است؟ مسأله ارث چرا چنین باشد؟ مسأله طلاق چرا چنین؟ مسأله حجاب چرا چنین؟ می‌رسند به مسائل جزایی اسلامی، بریدن دست دزد برای چه؟ زناکار را سنگسار نمودن چرا؟ محارب را دست و پا بریدن چرا؟ از این چراها چون پی به حقیقت دین نمی‌برند! چه بسا اساساً چرا باید دین احکامش تغییر پذیر نباشد و در همه زمان‌ها با اینکه افکار تکامل پیدا می‌کند چرا باید احکام دین ثابت باشد، براساس تکامل افکار بالاست تغییر نکند این‌ها همه‌اش معلول عدم تفکر در حقیقت دین است و نشناختن معنای دین و وحی و نبوت و امامت است و نشأت گرفته از اینگونه افکار و اینگونه شبهات و اینگونه سؤالات که در ذهن‌ها غالباً پیدا می‌شود نشأت گرفته از یک طرف تفکر غربی که در دل جانها نشسته و لو اینکه ما مسلمانیم یک عمر هم با اسلام زندگی کرده‌ایم با قرآن زندگی کرده‌ایم امّا در عین حال طرز تفکر غربی، رسوخ کرده در اعماق جان ما و جامعه‌شناسان غربی ادعا کرده‌اند و منتقل کرده‌اند به عمق افکار ما هم جا داده‌اند از آن نشأت می‌گیرد، طرز تفکر غربی درباره دین چی هست. آن‌ها درباره ادیان و انبیاء چه طور فکر می‌کنند؟ آن‌ها فکر می‌کند که انبیاء بله یک گروهی از رجال نوابع عالم بوده‌اند، قبول دارند انبیاء آمده‌اند امّا کیا بوده‌اند این‌ها، می‌گویند انبیاء، پیغمبرها نابغه‌ای بوده‌اند در زمان خودشان از نوابغ، نبوغ فکری داشته‌اند. تعقلشان و تفکرشان فوق تعقل دیگران بوده، مطالبی را می‌فهمیدند که دیگران نمی‌فهمیدند فکرشان روشن بوده، نابغه بوده‌اند چون نبوغ یک درجه‌ای عالیه تفکر است مثلاً سقراط نابغه است مثلاً، افلاطون در زمان خودش نابغه است ارسطو، فارابی، بوعلی سینا این‌ها و امثالشان نوابغ هستند نبوغ فکری دارند می‌گویند که انبیاء هم مانند این‌ها نوابغی بوده‌اند در زمان خودشان و فکرشان خیلی عالی بوده و از طرفی هم مصلح بوده‌اند یعنی خیرخواه بوده‌اند، بشر دوست بوده‌اند، دلسوز به حال مردم بوده‌اند و خودشان هم زاهد بوده‌اند یعنی نسبت به دنیا بی‌رغبت بوده‌اند دنیادار هم نبوده‌اند نابغه فکری بوده‌اند و زاهد نسبت به دنیا و خیرخواه مردم و مصلح و لذا می‌کوشیدند به آن درک‌های عالی که دارند بشر را تربیت کنند، هدایت کنند، راهنمایی کنند، تراوشات افکار خودشان را به مردم القاء می‌کردند منتهی برای اینکه مردم بپذیرند می‌گفتند وحی آسمانی هست که از این تراوشات افکار خودشان تعبیر به وحی می‌کردند و آن نبوغی که دارند از آن تعبیر به فرشته و مَلک می‌کردند که فرشته و ملک و جبرئیل بر ما نازل می‌شود و این مطالب را القاء می‌کند یعنی واقعاً نبوغ فکری خودشان را از آن تعبیر به جبرئیل می‌کردند و تراوشات افکار خودشان را بعنوان وحی و شریعت القاء می‌کردند، خب این‌ها خوب بودند، غربی اینجور فکر می‌کند که انبیاء نوابغی بودند، مرتاضیه بودند، ریاضت می‌کشیدند دنیادار نبوده‌اند در اثر همان ریاضت‌ها یک حقایقی بر آن‌ها مکشوف می‌شد آن‌ها را به مردم القاء می‌کردند که تربیت کنند مردم را، اگر این باشد نبوت و پیغمبری و دین اگر این باشد خب بله باید برحسب تکامل زمان تغییر کند نباید سواد داشته باشد برای اینکه هر نابغه‌ای در زمان خودش برحسب شرایط مکان و زمانی خودش فهمیده مطالبی را و القاء کرده به بشر زمان خودش بسیار خوب بوده، امّا فلان نابغه که دوهزار سال قبل آمده، هزار و پانصد سال قبل آمده، افکار خودش را القاء کرده به مردم، برای آن زمان هم خوب بوده چه ربطی به زمان ما دارد؟! که بعد از هزار و پانصد سال بگوییم همان نابغه، فکرش برای ما هم الگو باشد، نه یک نابغه‌ای بوده در زمان خودش، تراوشات فکری هم داشته، مرد مصلح هم بوده، خیرخواه هم بوده، ولی زمان خودش خوب بوده ولی این باید به حسب زمان‌های بعدی یک میلیون سال بعد از او می‌گذرد باید فرق کند، برحسب زمان برحسب مکان، شرایط عوض می‌شود قهراً باید احکام عوض بشود خب بله اگر واقعاً نبوت یعنی نبوغ فکری، نبی یعنی نابغه اگر این باشد که بله باید برحسب تکامل افکار این تغییر پذیرد ولی خب این فکر نشأت گرفته از تفکر مادی هست اینجور تفکر درباره ادیان و انبیاء این نشأت گرفته از تفکر مادی، یعنی اصلاً در عالم غیرماده و تطورات ماده چیزی قائل نیست بگوییم این عالم هستی، این عالم که می‌بیند این متکی به ماده است متکی به طبیعت بی‌جان و کور و کر مرده، منشأ این ماده و طبیعت تحول پیدا کرده، تطوّر پیدا کرده، هی بالا آمده مثلاً جماد و بناد حیوان شده انسان شده، انسان تکامل پیدا کرده در هر زمانی نبوغی پیدا می‌شود در افراد بشر، تکامل [نامفهوم] مادی است یعنی در این عالم، یک مبدأ علیم و حکیمی نیست، ماده است و تطورات ماده است که قرآن می‌فرماید: وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ.[[3]](#footnote-3)

این‌ها عقیده‌شان این است که می‌گویند غیر از دهر، طبیعت و ماده چیزی در عالم نیست ماده و طبیعت‌اند که زنده می‌کند، می‌میراند، همین است

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا[[4]](#footnote-4) ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ[[5]](#footnote-5)

این‌ها علمشان همین مقدار است بیش از این نمی‌رسند خب این طرز تفکر مادی است قهراً طرز تفکر مادی نتیجه تفکر غربی در ادیان و انبیاء ما که تفکر الهی داریم این حرف غلط است اصلاً عقلاً محال است که بگوییم عالم هستی این همه کمالات که دارد حیات دارد، عقل دارد، بینایی دارد، شنوایی دارد، متکی به طبیعت کور و کر مرده‌ای باشد این محال است عقلاً این عالم هستی متکی به یک وجود نامحدود است علیم است، حکیم که هفته پیش هم به ترتیب عرض می‌شد که ما با عقل اثبات می‌کنیم که آن مبداء علیم حکیم فیاض است مانند همان خورشیدی که نور می‌دهد و باید حرارت بدهد، فیاض است چون فیاض است خلاق باشد چون خلاق است براساس حکمت، خلق می‌کند انسان را، باید این انسان خلق شده‌اش را که خلودطلبی دارد هفته پیش عرض شد باید هدایتش کند او را به حال خودش رها نکند اون حکیم باید برنامه به او بدهد و آن هدایت هم رسالت می‌خواهد باید رسول بیاید، نبی بیاید و نبی آن کسی است که به حکم عقل، نبی آن کسی است که علاوه بر این تفکر و تعقل که همه افراد بشر دارند او یک دستگاه درونی و روحی و باطنی دیگری دارد کشف دیگری دارد که دیگران فاقد هستند و حتی نوابغ عالم فاقدند و آن درک روحی- باطنی خودش به عالم ربوبیت ارتباط دارد از عالم ربوبیت به آن دستگاه‌اش می‌گیرد و به بشر هم می‌رساند او وحی است وحی به تفکر مربوط نیست کار پیغمبر تفکر نیست کار او تعقل نیست، تفکر و تعقل به اشتباهات برمی‌خورد، کما اینکه همه بزرگان عالم که متفکرند علما و دانشمندان، حکما و فلاسفه به اشتباهات برمی‌خورند شاهد اشتباهاتشان هم اختلافاتشان هست این اختلافات که با هم دارند خود اختلافات کاشف اشتباهات هست دیگر، اگر اشتباه نبود، اختلاف نبود اختلاف باشه اشتباهه، انبیاء هرگز اختلافی با هم ندارند، چون اشتباه هم ندارند و لذا نبی آن کسی است که علاوه بر تفکر و تعقل که همه دارند او یک دستگاه گیرنده دیگری دارد که ارتباط با عالم ربوبیت دارد او اشتباه نمی‌کند او معصوم است هم اخذاً و هم حفظاً و هم تبلیغاً یعنی در گرفتن هیچ اشتباه نمی‌کند دستگاه گیرنده‌اش سالم می‌گیرد و بعد حفظاً اشتباه نمی‌کند هیچی یادش نمی‌رود «سَنُقْرِئکَ فَلاتنسی»[[6]](#footnote-6) و هم تبلیغاً، به مردم رساندن اشتباه نمی‌کند در سه مرحله نبی، معصوم است در مرحله اخذ و گرفتن، در مرحله حفظ و نگهداشتن، در مرحله تبلیغ و رساندن، به حکم عقل باید عالم متکی باشد به یک موجود لایتناهی زنده نه مرده، موجود لایتناهی زنده، عالم، قادر، دارای اراده، دارای مشیت او خلق می‌کند، انسان زنده، انسان عاقل، انسان متفکر این انسان را هدایت می‌کند بوسیله وحی، یعنی این انسان به قدری شرافت دارد کرامت دارد، تربیت او تنها با عقل درست نمی‌شود چون عقل به اشتباهات برمی‌خورد و چون خیلی موجود شریفی است باید مراقبت کند به هدف برسد باید نبی را (نامفهوم) واگذار کند، نه تنها به نوابغ واگذار کند نوابغ نمی‌توانند تربیت کنند نوابغ با فکر کار می‌کنند و فکر اشتباه می‌کند باید عقل می‌گوید باید به دامن نبی بیفتد، نبی علاوه بر عقل و فکر، دستگاه وحی دارد که سالماً می‌گیرد و سالماً حفظ می‌کند و سالماً هم به بشر می‌رساند این حکم عقل است اگر این نباشد حکمت خدا خلل در آن ایجاد می‌شود. این طرق منطق عقل، همین منطق عقل را می‌رویم سراغ انبیاء می‌رویم این خودش همین است دیگر، انبیاء هم که آمده‌اند برای تربیت بشر همین را می‌گویند آن‌ها می‌گویند ما از پیش خود حرفی نمی‌زنیم کار ما تفکر نیست ما برنامه خود را با فکر به دست نیاورده‌ایم تفکر کنیم، تعقل کینم، این نیست، قال لَهُمْ رُسُلُهُمْ این قرآن است قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ.[[7]](#footnote-7)

رسولان به مردم می‌گفتند که ما هم مانند شما بشریم تمام جهات بشری در ما هم هست شما هم جنبه بناتیت دارید ما هم داریم شما رشد دارید ما هم رشد داریم، شما جسم هستید ما هم جسم هستیم شما جنبه‌های حیوانی دارید احساسات حیوانی دارید، شهوت دارید، غضب دارید، ما هم داریم، خوردنی، شنیدنی همه این‌ها را داریم. علاوه بر این خدا بر ما منت گذاشته است دستگاه وحی هم به ما داده است، ولکن وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ.[[8]](#footnote-8)

منت تعبیر شده، یعنی خداوند در هیچ نعمتی، تعبیر به منت نمی‌کند خدا این همه نعمت داده آب و هوا و خورشید، همه چیز بینایی، شنوایی، منت تعبیر نمی‌کند نمی‌گوید من منت بر شما گذاشته‌ام شما را چشم‌دار کرده‌ام، شما را گوش‌دار کرده‌ام (نامفهوم) نه اصلاً ابداً امّا وقتی به نبوت که می‌رسد وحی است و هبایت، آنجا منت است و لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ.[[9]](#footnote-9)

منت خدا بر بشر در این است در نبوت است منت خدا بر بشر در این نیست که زمین داده و آفتاب داده، آب داده و نان داده، چشم و گوش داده، نه منت در این است «وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» که گفتند ما حق نداریم روی فکر خودمان، روی تعقل خودمان بر شما برنامه بدهیم بر شما حاکم قرار بدهیم دین خود را «وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» ما تابع اذن خدا هستیم اذن خدا که به ما رسید ما برای شما شریعت می‌آوریم، برنامه می‌آوریم، پس برنامه‌ای که ما آورده‌ایم تراوش فکر ما نیست تراوش عقل، عقل ما نیست با عقل کار نمی‌کنیم با تفکر، فوق عقل است فوق فکر است منت خدا بر ما در وحی است که کذلِک به رسول خدا خطاب شده است «وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا[[10]](#footnote-10)» ما از جانب خودمان کار کار ماست مِنْ أَمْرِنَا روح را به تو وحی کرده‌ایم، قرآن روح است. ما به تو وحی کرده‌ایم «يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ[[11]](#footnote-11)» ما منت می‌گذاریم بر بعضی بندگان خودمان که او را صالح می‌دانیم «وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ[[12]](#footnote-12)» تو کارت این است که قرآن را از جانب خدا حکیم علیم تلقی می‌کنی، قرآن را می‌گیری، یعنی حسابی نیست که تو فکر می‌کنی مثل نابغه، تفکر می‌کنی، تعقل می‌کنی تراوش افکار خود را عرضه می‌کنی، نه، «وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» شریعت کار او است، «شَرَعَ لکم من الدین» او تشریع می‌کند «ما وَصَّی بِه نُوحاً» به نوح دادیم و الذّی اُوْحَیْنا الیک به تو دادیم و وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ\* اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ[[13]](#footnote-13). اوست هر که را بخواهد به سوی خودش برمی‌گزیند یعنی نبی، دین انتخاب شده خداست اجبّاه خداست. او برمی‌گزیند به شما مربوط نیست حتی به شخص پیغمبر خطاب شده تو خودت هم حق نداری چیزی به ما نسبت بدهی، چیزی که ما نگفته‌ایم این از پیش خود بگویی و فکر خود را به عنوان وحی من به مردم برسانی، حتی تهدید کرده است در سوره حاقّه وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ\* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ.[[14]](#footnote-14)

اگر بخواهد از پیش خودش حرفی بزند به ما نسبت بدهد بعنوان دین تحویل مردم بدهد رگ قلبش را قطع می‌کنیم، دستش را می‌گیریم، آنچنان که دست دزدها را می‌گیرند. «لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ\* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» پس ملاحظه فرمودید که هم طریق استدلال عقلی ما را می‌رساند به این مطلب که باید وحی باشد برای هدایت بشر، با عقل و فکر درست در نمی‌آید و نوابغ نمی‌توانند امثال بقراط و سقراط، افلاطون و ارسطو، بوعلی سینا این‌ها نمی‌توانند این‌ها نابغه‌اند این‌ها فیلسوف‌اند این‌ها حکیم‌اند این‌ها متفکرند، این‌ها مغز متفکر دارند، این‌ها لیاقت این که هدایت کنند، بشر را تریبت کنند نمی‌توانند بشر را، نبی باید تریبت کند که گذشته از عقل، وحی بر او نازل بشود پس دیدیم هم عقل دال بر این مطلب است همینکه خود انبیاء هم گفته‌اند کار ما همین است، کار ما عقل نیست فکر نیست، وحی است و هم در خارج هم می‌بینیم که بقاء پیدا کرده در جان‌ها نشسته این مربوط به وحی است، ولی هیچ فیلسوفی نمی‌تواند کار خودش را برنامه‌اش را در عمق فکر مردم جا بدهد که بعد از هزاران سال آن فکر در عمق جان مردم استوار باشد، این نمی‌تواند، و لذا آن قصّه بهمن یار و بوعلی سینا معروف است شاید آقایان شنیده باشند خوانده باشند در کتاب‌ها، بوعلی می‌دانید که فرد متفکری بوده، شیخ الرئیس بوعلی سینا از متفکرین عالم هست و قبولش دارند همه حکما و فلاسفه و بزرگان او را به بزرگی و نبوغ فکری و علمی قبولش دارند دیگر، بهمن یار هم شاگرد ممتاز او بوده است. تو شاگردها بعضی هستند که خوب می‌گیرند مطالب استاد را و راستی قائم مقام استادند از این قبیل بوده، بهمن یار از شاگردان بسیار ممتاز بوعلی بوده و قهراً به مقام علمی او خیلی واقف بوده، معتقد بوده دیگر، به نبوغ فکری‌اش معتقد بوده هی مکرّر به او می‌گفت که استاد شما اگر ادعای نبوت کنی مردم می‌پذیرند یعنی شما کم از پیغمبران ندارید، این همه مطالب عقلی، علمی، نبوغ داره دیگر نابغه‌ای دیگر، خب شما اگر به مردم القاء کنید مردم از شما می‌پذیرند، او جواب نمی‌داد یعنی منتظر فرصتی بود که جواب قانع‌کننده‌ای به او بدهد تا چندین بار تکرار کرد شاگرد از استاد که شما بی‌جهت تأخیر می‌کنید مثلاً اگر ادعای نبوت بکنید مردم می‌پذیرند تا یک شبی از شب‌های زمستان بود که یخبندان و برف‌های سنگین که ما نمی‌بینیم دیگه او بخور زمستان‌ها را که روی کرسی آب یخ می‌کرد آب تو لیوان روی کرسی یخ می‌زد خب در آن شب‌های سرد زمستانی که یخبندان بود برف و بوران بود زیر کرسی خوابیده بود شیخ الرئیس بوعلی سینا، بهمن یار هم آنجا بود ساعت آخر شب بود بوعلی از خواب بیدار شد احساس کرد که تشنه است حالا آب هم در خارج اتاق است سابق از این آب انبارها از پله‌ها بروند پایین آب بیارند خب خیلی سخت بود از خواب بیدار کرد بهمن یار را، برخواست از خواب و گفت که من خیلی تشنه‌ام آب هم در خارج اتاق هست نه منظوری داشت البته، برو برای من آب بیار، تکانی خورد دید جایش خیلی گرم است کرسی مطلوب، بیرون برف و یخبندان و سرمای سوزان، رفتن از اینجا از پله‌ها پایین برود آب بیاورد خیلی سخت است، هی بنا کرد عذر تراشیدن، گفت که جناب استاد، شما الان بدنتان گرم است آب سرد یخ زده برای شما مضر است برای سینه شما ضرر دارد، گفت بهمن یار، من خودم طبیبم استاد تو هستم در طب و حکمت دیگر خب من می‌خواهم...

«پایان فایل صوتی 1-33»

«بسمه تعالی شأنه العزیز»

فایل صوتی 2/33

سخنرانی آیت الله ضیاء آبادی

سوره مبارکه انعام آیه 93

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَري‏ عَلَي اللَّهِ کَذِباً أَوْ قالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَ لَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْ‏ءٌ وَ مَنْ قالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَوْ تَري‏ إِذِ الظَّالِمُونَ في‏ غَمَراتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلائِکَةُ باسِطُوا أَيْديهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَکُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما کُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَي اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ کُنْتُمْ عَنْ آياتِهِ تَسْتَکْبِرُونَ.

گفت بهمن یار، من خودم طبیب‌ام استاد تو هستم در طب و حکمت، من می‌خواهم برو برای من آب بیار، هی چندین بار این مطلب تکرار شد هی عذر آورد عاقبت فهمید بوعلی که آقا نمی‌خواهد برود، بعد گفت ساعت آخر شب بود نزدیک طلوع فجر بود دید یک صدایی از بیرون می‌آید مؤذّن رفته بالای مناره خارج شهر، آنجا و آن بلندی دارد اذان می‌گوید گفت: بهمن‌یار این چه صدایی است، گوش داد گفت: این اذان است مؤذّن اذان می‌گوید، ببین دین یعنی این، این مردی که صاحب این دین است اذان را گفته، مستحب است، واجب هم نیست، یک امر مستحبی است چهارصد سال پیش، چون زمان شیخ الرئیس قرن چهارم بود دیگر، چهارصد سال پیش آن مرد در حجاز آمد یک دستور مستحبی داده و رفته، دستور آنقدر در جان این اثر کرده که این مرد را در این هوای سرد زمستانی از زیر کرسی بیرون کشیده، توی این برف و یخبندان رفته بالای مناره، بالای گلدسته که از هر طرف باد سوزان می‌وزد دست به بناگوش گذاشته فریاد می‌کشد اَشهَدْ انَّ محمد رسول الله، نبی یعنی او، دین یعنی این، که اینجور در قلب‌ها نفوذ کرده، من زنده‌ام از همه به من نزدیکتر تویی دیگر، از همه بیشتر تو مرا می‌شناسی، نتوانستم تو را بلندت کنم از جا برخیزی یک کاسه آب از بیرون بیاوری، با اینکه زنده‌ام آیا من مرده‌ام بعد از هزار سال بعد از مرگ من دستور من در دل‌های مردم می‌نشیند که مردم به دین من به گفته من عمل می‌کنند ابداً! دین اوست و پیغمبر هم او هست نه اینکه هرکس چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آیینه سازد سکندری داند، نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه‌داری و آیین سروری داند. هزار نکته باریکتر از مو اینجاست نه هر که سر نتراشد قلندری داند وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا[[15]](#footnote-15) فرمان، فرمان ماست ما که حق‌ایم و ثابت لم یزل و لا یزال از قبل ما باید دین لَمْ یزل و لا یزال انشاء بشود. «و جعلناهم ائمة یهدون بَاِمْرنا[[16]](#footnote-16)» ما جعل کردیم نبوت را، نبوت جعل خود ماست نبوت مسأله تفکر و تعقل و نابغه و فیلسوف این حرفها نیست، این حرف‌ها به قامت نبی سازگار نیست وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ.[[17]](#footnote-17) قرآن می‌گوید: ظالم‌ترین مردم کسانی هستند که [نامفهوم]

همانجوری که خدا، قرآن آورد ما هم می‌توانیم بیاریم مثلاً، قرآن خدا وحی کرد ما هم می‌توانیم بکنیم، بدبخت‌ترین مردم همین‌ها هستند که نمی‌فهمند و افکار مردم را هم خدشه‌دار می‌کنند، کردند این کار را دیگر در طی چهارده قرن نه اینکه ساکت بودند آرام نشسته بودند نه در حال مبارزه با قرآن بودند چون قرآن هی می‌گفت که: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا[[18]](#footnote-18) قرآن می‌گوید اگر جن و انس با هم دست به دست هم بدهند پشت در پشت هم بخواهند مثل من کلامی بیاورند نخواهند توانست این را از همان روز اول گفته حالا هم می‌گوید، در طول این چهارده قرن مردم آمدند نه اینکه نیامدند دشمن‌هایی که حاضر بودند جنگ کنند خون خود را بریزنند اگر می‌توانستند کتابی می‌آوردند بدون جنگ تمام می‌شد دیگر، می‌آوردند کتاب را، [نامفهوم] بلد نیستیم ما آوردیم، می‌آوردیم تمام می‌شد دیگر، نبوت با حال می‌شد دیگر جنگی نبود، ولی نتوانستند اینقدر تلاش کردند فصیح هم بودند، بلیغ هم بودند در میان اعراب، اهل زبان بودند دیگر، زبان قرآن را خوب بلد بودند. فصیح، بلیغ [نامفهوم] این کمالات بودند الا این، مردم زمان جاهلیت هیچی نداشتند امّا در فصاحت و بلاغت درجه اعلی بودند این عجیب است در سخنوری، سخن گفتن، نثر گفتن، شعر گفتن، قصیده گفتن عجیب بودند این‌ها، فصاحت و بلاغتشان فوق‌العاده بود این‌ها به جنگ قرآن آمدند نتوانستند، نه اینکه نیامدند، در زمان امام صادق علیه‌السلام چهار نفر بودند این‌ها سردسته کفار و ملحدها و زندیقه‌ها بودند آن روز هم تکامل فکری هم بود و علم‌ها زیاد بالا رفته بود این چهار نفر هم افرادی بودند متهّور، مطلع، از علوم زمان خودشان خیلی هم فصیح و بلیغ، چهار نفر یعنی ابن ابی العوجاء، ابن مُقَفَّع بود، ابوشاکر دیصانی بود عبدالملک بصری بود این چهار نفر سرآمد [نامفهوم] زمان خودشان بودند زندیق‌ها به هیچ چیز معتقد نبودند این‌ها می‌آمدند در موسم حج، به مکه می‌آمدند امّا نه برای حج، می‌آمدند برای تفریح و برای خندیدن در مسجد الحرام می‌نشستند و دعا می‌کردند به کار مسلمان‌ها دور بیت می‌چرخند و حوصله می‌کنند و هی می‌خندیدند که از این‌ها دیگر احمق‌تر پیدا نمی‌شوند در عالم این چهار نفر با هم در یک ساعت با هم قرار گذاشتند گفتند همانطور که نشسته‌ایم با هم قرار می‌گذاریم هر کدام‌مان یک ربع قرآن را مورد معارضه قرار می‌دهیم هر کدام یک چهارم قرآن را بیاریم که بهتر از او مانند او و بفهمانیم به دنیا که ما آورده‌ایم پس این قرآن باطل است این که هی می‌گوید جن و انس جمع بشوند نمی‌توانند ما می‌توانیم ما چهار نفر قرار گذاشتند که هر کدام یک ربع، یک چهارم، بیاوریم تا یک سال مهلت، گفتند تا یک سال سال دیگر همینجا جمع می‌شویم دیگر می‌آوریم ساخته‌های خودمان را، کتابی درست می‌کنیم هر قسمت ما یک چهارم قرآن باشد این‌ها رفتند بعد از یکسال، دوباره آمدند هر چهار نفر جمع شدند در همان مکه، خب چی آورده‌اید دست خالی آمده‌اند، ابن ابی العوجاء گفت که بله از آن وقتی که ما قرار گذاشتیم من رفتم بنا گذاشتم بر اینکه مانند قرآن بیاورم به اولین آیه‌اش که برخوردم، ماندم، به این آیه برخوردم در سوره یوسف فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا[[19]](#footnote-19) حالا ما خوب درک نمی‌کنیم چون اهل لسان نیستیم اهل لسان باشند و نکات و دقایق کلام هم آشنا باشند می‌فهمند او گفت من این آیه را که دیدم هر چه فکر کردم یک جمله‌ای بیاورم که مانند این باشد هم لفظاً و هم معنا نتوانستم یکسال تمام شد هر چه فکر کردم یک جمله نتوانستم بیاورم فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا. دومی گفت که: بله من هم به این آیه برخورد «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ»[[20]](#footnote-20) من هم دنبال این آیه فکر کردم هر چه خواستم جمله‌ای مانند همین آیه بیاورم نتوانستم سال تمام شد و به جایی نرسیدم، اون سومی هم گفت بله من هم به این آیه رسیدم «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»[[21]](#footnote-21) من هم هر چه فکر کردم جمله‌ای مانند این بیاورم، نتوانستم، چهارمی هم گفت من هم به این آیه برخوردم در سوره هود «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِين»[[22]](#footnote-22) من هم هر چه فکر کردم نظیر این آیه نتوانستم بیاورم آیه‌ای است در قرآن که بزرگان گفته‌اند از همین آیه صد و پنجاه نکته لطیف استنباط شده از یک آیه «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ» صد و پنجاه نکته لطیف، هر چه خواستم نتوانستم مانند او بیاورم در همین حال که داشتند با هم صحبت محرمانه می‌کردند امام جعفر صادق علیه‌السلام به طور عبور از مقابلشان رد شدند یک نگاهی معنادار به این‌ها کردند تبسمی بر لبشان داشتند فرمودند: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»[[23]](#footnote-23) این را خواندند و رد شدند این‌ها به هم نگاه کردند این از کجا فهمیده بود که این، ما کارمان چی هست؟! ما محرمانه داشتیم کار می‌کردیم، از کجا پی‌برد به این مطلب سرّی ما و آیه‌ای مطابق و مناسب خواندند و بعد ابن ابی العوجاء، گفت: بله اگر این اسلام حق باشد آورنده‌اش حق باشد وصی‌اش باید همین آدم باشد، آن کسی که وصّی‌اش هست و لیاقت دارد که مبین قرآن او باشد همین شخص است ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری، پس نتیجه این شد که دین، وحی، نبوت تنها سرمایه است برای عالم انسان و تأمین کننده سعادت [نامفهوم] اوست، و نگهدارند شرافت و کرامت ابدی انسان است و لذا هر کسی به این سرمایه خیانت کند، ظلم کند بدترین ظالم‌هاست دیگر هیچ ظالمی، هیچ دزد سرگردنه‌ای پایین نمی‌رسد که بیاید حرفی بزند کاری کند که نسبت به دین مردم خیانت کند عقیده مردم را بلرزاند آیه را می‌خوانیم: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»[[24]](#footnote-24) چه کسی ظالمتر است ستمگرتر است از آن عالمی که به خدا دروغ ببندد بگوید به من وحی شده در حالی که به او وحی نشده «قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّه»[[25]](#footnote-25) مستکبرانه و غرورآمیز بگوید که من هم می‌توانم مانند قرآنی که خداوند آورده، نازل کرده من هم بیاورم، ظالم‌تر از این‌ها کیست؟! من هستم، پس قرآن نشان می‌دهد که ظالمترین افراد این‌ها هستند حالا ما هم دامان ما را نگیرد چون ما هم در معرض خطر هستیم ما، نکند ما هم از پیش خود، آیات قرآن را، احادیث را جوری معنا کنیم مطابق با آراء خودمان که دنیای ما را حفظ کند و لو اینکه به عقاید مردم لطمه بزند به دین مردم لطمه بزند احکامی که خدا آورده برخلاف آن بعنوان حکم خدا به مردم القاء کنیم این خیلی خطرناک است و دامن بسیاری از ما را می‌گیرد مخصوصاً دامن آقایانی که علما هستند بزرگان هستند متصدیان امور هستند دامنشان را بیشتر می‌گیرد برای اینکه آن‌ها بیشتر در معرض خطر هستند آنها متصدی هستند، می‌خواهند قرآن را به مردم ابلاغ کنند احکام خدا را، اگر رعایت بکنند ما معصوم قائلیم رسول اکرم با عصمت گرفته با عصمت حفظ کرده با عصمت تحویل داده. دوازده معصوم جای او آمده‌اند همه معصوم‌اند با عصمت گرفته‌اند و حفظ کرده‌اند در زمان غیبت دوازدهمین معصوم حالا چون غیبتش هم در اثر خود ما بوده «وجودُه لطفٌ و تصرّفُه لطفٌ آخرٌ و عدمُه مِنّا»[[26]](#footnote-26) نبود تصرف او در میان مردم نبود ظهورش برای خاطر ماست ما هستیم که خود را آلوده کرده‌ایم و زمینه مساعدشان نداده‌ایم که او ظهور کند که معصوم هست هیچ اشتباهی نیست حالا که نیست در زمان غیبت او هم گفته‌اند کسانی را در نظر بگیرید هم فقیه باشند واقعاً جامع الشرایط باشند واقعاً، بصیر باشند و هم عادل باور ع با تقوای کامل باشند حالا اگر به عصمت نرسیدند نیست حالا معصوم غایب است حالا در اثر بدی ما بوده که در پشت پرده غیبت هست حالا که چاره‌ای نداریم در زمان غیبت، برویم سراغ کسی که متخصص فن استنباط باشد ولی با رعایت جامع الشرایط بودن نه هر کسی که حالا عمامه‌ای دارد و محاسنی دارد و یک رساله‌ای دست مردم بدهد و این ملاک نیست، باید تشخیص داده بشود که جامع الشرایط باشد و ورع و تقوا در حد اَعْلی، می‌تواند فلذا کسانی که متصدی این امور هستند خیلی مراقب باشند لغزنده است مسأله، در پرتگاه قرار گرفتن هست، دنیا است آدم را می‌گیرد ثروت آدم را می‌گیرد، قدرت آدم را می‌گیرد. این‌ها سکر می‌آورد نکند که سکر ثروت، سکر قدرت آدم را بگیرد و جوری بشود برای حفظ دنیای خودش ولو اینکه آیه و حدیث هم بنحوی نیست که خودش هم می‌فهمد که او بخور نیست امّا جوری تحویل بدهد که دنیاداری کند خطرناک است و لذا همان بزرگان لازم است همیشه آنها هم به موعظه محتاجند هیچ کس از موعظه مستغنی نیست غفلت آدم را می‌گیرد غیرمعصوم همه در معرض خطر هستند غفلت می‌گیرد آدم را، انسان باید کسی را همیشه داشته باشد پند بگیرد از او، ؟؟ اشکالی دارد کسی را مهذب باشد متقی در نظر بگیرید. هر چند روزی یکبار همان که خودشان می‌دانند از زبان او بشنوند چون خود موعظه، پند و اندرز خودش اثر می‌گذارد همانی که می‌دانند که خودشان بهتر می‌دانند همان را از زبان آدم مهذب بشنوند، رسول خدا خودش را از موعظه مستغنی ندانسته. رسول خدا به جبرئیل می‌فرمود: اِذْنی. مرا موعظه کن، او نگفت که من داخل آدم نیستم که چرا موعظه کنم که شما خودتان مهبط وحی هستید مرا موعظه کن، او هم موعظه کرد چه موعظه‌ای؟! همان که خود پیغمبر می‌دانست که خودش مربی و معلم این است این خود یک نکته‌ای هست، نگفت یا رسول الله یعنی با القاب و عناوین نخواست روبرو بشود. آخر این لقب دادن یک قدری آدم را غرور می‌آورد اگر به آدم بگوید این مدیر کل محترم چنین باش این همان مدیر کل محترم... مدیر کل محترم خودش یک مقدار غرور در او ایجاد می‌کند گوش به حرف نمی‌دهد اصلاً و ای آقای وزیر محترم، آقای رئیس جمهور محترم مثلاً، اینجور القاب‌ها بخواهیم بدهیم خب این‌ها، کم کم اثر را برمی‌دارد، نه جبرئیل هم نگفت یا رسول الله که لقب رسول الله ای به تو داده باشد بعد دیگر حرفش، همینقدر يَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإنَّكَ مَيِّتُ[[27]](#footnote-27) (اللهم صل علی محمّد و آل محمّد و عجل فرجهم) هر چه می‌خواهی زنده بمان عاقبت می‌میری، خود پیغمبر که می‌داند عاقبت می‌میرد امّا این موعظه است «عِشْ مَا شِئْتَ فَإنَّكَ مَيِّتُ» هر چه می‌خواهی زنده بمان عاقبت خواهی مرد، احبب من شئت فانّک مفارقه؛ هر که را می‌خواهی دوست بدار عاقبت ازش جدا خواهی شد، یعنی کسی را دوست بدار که از تو جدا نشود، حالا زن را دوست داری، اولاد را دوست داری، پول دوست داری، احبب من شئت فأنّک مفارقه، هر که را می‌خواهی دوست بدار عاقبت ازش جدا می‌شوی، «وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإنَّكَ مَجْزِيُّ بِهِ»[[28]](#footnote-28) هر کاری می‌خواهی بکن ولی بدان عاقبت جزا خواهی دید هر کاری، خب این سه جمله موعظه جبرئیل به پیغمبر اکرم، مگر پیغمبر نمی‌دانست این‌ها را؟! خودش معلم این حرفهاست به عبدالله ابن مسعود می‌فرمود که قرآن بخوان برای من که من از خواندن تو پند بگیرم. او می‌گفت یا رسول الله قرآن در قلب شماست قلب شما مهبط قرآن هست ما وحی را از شما می‌گیریم، گفت نه، تو بخوان که من بشنوم در شنیدن اثری است که در دانستن، خواندن و گفتن نیست، خود شنیدن بگو من بشنوم و لذا عبدالله ابن مسعود همان آیاتی را که از پیغمبر گرفته بود همان‌ها را می‌خواند و رسول خدا اشک می‌ریخت. کان یقرأ رسول الله [نامفهوم] رسول خدا اشک می‌ریخت، پس «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى‌ عَلَى اللَّهِ كَذِباً»[[29]](#footnote-29) قرآن می‌گوید ظالمترین مردم آن کسانی هستند که به خدا دروغ ببندند یعنی خدا حکمی نگفته، آن‌ها به خدا ببندند بگویند خدا گفته این را و این حکم خداست و این حکم اسلام است این حکم قرآن است « وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى‌ عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ» به او وحی نشده، خودش را دارنده وحی حساب کند «قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»[[30]](#footnote-30) من هم می‌توانم مانند قرآن کلامی بگویم آخرش تهدید می‌کند «ولوتری إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ» اگر ببینی به چه بدبختی مبتلا افتاده‌اند همین ظالمان، همینی که به خدا نسبت دروغ می‌بندند همین‌هایی که حکم خدا نیست می‌گویند حکم خداست دم جان دادن می‌افتند در غمرات مرگ، سکرات مرگ «وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ» فرشتگان آمده‌اند عزرائیل و اعوانش دست گشوده‌اند به سمت این‌ها «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ»، جان بده، «الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ» امروز عذاب و خواری دامن شما را خواهد گرفت. چرا؟ « بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ» چون در دنیا حرفهایی به ناحق به خدا نسبت می‌دادید، می‌گفتید خدا گفته، دین خدا چنین هست و نگفت نبوده، «بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ» و نسبت به آیات الهیه، استکبار می‌کردید، می‌دیدید که برخلاف منافع مادی شماست، نمی‌خواستید قبولش کنید، چیزی را که او نگفته می‌گفتید و از پذیرش آیات خدا استکبار می‌ورزیدید، این چند جمله ذیل این آیات عرض شد صل الله علیک یا مولانا یا ابا عبدالله الحسین صل الله علیک و عَلَی الارواح الّتی حَلَّتْ بِفَنائک اهل بیت وقتی وارد مدینه شدند آن روز که از اسارت برگشتند مدینه غوغایی شد رستاخیز عظیمی برپا شد در میان کوچه‌های مدینه هی کسی با حزن و اندوه می‌گشت و صدا می‌زد «یا اهل یثرب لا مقام لکم بها»[[31]](#footnote-31) ای اهل مدینه دیگر جای ماندن نیست مدینه برای شما، قُتِلَ الحسین، حسین شما را کشتند حسین شما را کشتند و سرش را بالای نی در شهرها گرداندند، بدن مطهرش را غرق به خون در میان بدان بیابانها نمودند، پروردگار به حقیقت امام حسین (ع) در فرج امام زمان تعجیل بفرما. گناهان ما را بیاموز. ما را با معارف قرآن و عترت آشناتر بگردان. حسن عاقبت به همه ما عنایت بفرما. صلوات ختم بفرمایید «اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم»

پایان فایل صوتی 2/33

1. - زیارت امام زمان (عج) به نقل از سید بن طاووس [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره انعام- آیه 93 [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره جاثیة- آیه 24 [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره نجم- آیه 29 [↑](#footnote-ref-4)
5. - سوره نجم- آیه 30 [↑](#footnote-ref-5)
6. - سوره اعلی- آیه 6 [↑](#footnote-ref-6)
7. - سوره ابراهیم- آیه 11 [↑](#footnote-ref-7)
8. - سوره ابراهیم- آیه 11 [↑](#footnote-ref-8)
9. - سوره آل عمران- آیه 164 [↑](#footnote-ref-9)
10. - سوره شوری- آیه 52 [↑](#footnote-ref-10)
11. - سوره ابراهیم- آیه 11 [↑](#footnote-ref-11)
12. - سوره نمل- آیه 6 [↑](#footnote-ref-12)
13. - سوره شورا- آیه 13 [↑](#footnote-ref-13)
14. - سوره حاقه- سوره 44 و 45 [↑](#footnote-ref-14)
15. - سوره شورا- آیه 52 [↑](#footnote-ref-15)
16. - سوره انبیاء- آیه 73 [↑](#footnote-ref-16)
17. - سوره انبیاء- آیه 73 [↑](#footnote-ref-17)
18. - سوره اسراء- آیه 88 [↑](#footnote-ref-18)
19. - سوره یوسف- آیه 80 [↑](#footnote-ref-19)
20. - سوره الحج- آیه 73 [↑](#footnote-ref-20)
21. - سوره انبیاء- آیه 22 [↑](#footnote-ref-21)
22. - سوره هود- آیه 44 [↑](#footnote-ref-22)
23. - سوره اسراء- آیه 88 [↑](#footnote-ref-23)
24. - سوره انعام- آیه 93 [↑](#footnote-ref-24)
25. - سوره انعم- آیه 93 [↑](#footnote-ref-25)
26. - کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد- ص 285 [↑](#footnote-ref-26)
27. - من لایحضره الفقیه- جلد اوّل- ص 471 [↑](#footnote-ref-27)
28. - بحار الانوار- جلد 17- ص 5 [↑](#footnote-ref-28)
29. - سوره انعام- آیه 93 [↑](#footnote-ref-29)
30. - سوره انعام- آیه 93 [↑](#footnote-ref-30)
31. - بحار الانوار- جلد 45- ص 147 [↑](#footnote-ref-31)